



گزارشی ادبی، روانی از:

میهمان یک میهمان ناپذیر، با امکانات جانبی

داستان کوتاه
رسته ادبیات داستانی

نوشته دیاکو

اشاره:

این گزارش بدون هیچ تعجب و نگاشتن علامت (!)، نوشته شده است.

از واژه "مسافر" و "میهمان پذیر" و "میهمان ناپذیر"، بیش از حد اندازه، اما به ناچار، در این گزارش داستانی آورده شده است که می بایست تا ساعت ۶ صبح که آن زن و شوهر به کلی از این میهمان ناپذیر مراجعه می کنند... صبر پیشه کرد. اما این متروکه گاه با دو نام میهمان ناپذیر و میهمان پذیر خطاب قرار داده می شود که دلایل آن را همچنان که خواننده گان صبر پیشه خواهند کرد، طی این گزارش، همچو یک مورد خاص، اما نا شناخته، آشکار خواهم کرد.

آنچه که اتفاق می افتد...

«اگرچه مدت زیادی از بودن این مسافر
در این میهمان ناپذیر گذشته است، اما...»

- پس از مدت‌ها، صدای خش خش وسایلی که مشخص است به دست کسی جابجا می‌شود، از هواکشی که به جای تهویه، با لوله‌های پولیکا به هر یک از اتاق‌های این مسافرخانه قدیمی و مرمت شده، که تفاوتی با منازل مسکونی دور و اطراف خود ندارد، به گوش تنها مسافری که این میهمان پذیر و صاحبش را برای چند هفته از وجود خود، نسبت به آینده شغلی این حرفه در رقابت با دیگر هتل‌های چند ستاره، پس از ۳۰ سال صبر در این کار، روزنه‌ای از امید را در تفکرات صاحب این میهمان پذیر، به وجود آورده و این در حالیست که شخص مسافر از این که علت چنین امیدواری‌ای بوده است، همچنان که به

صدایی که همچو روزنه ای از امید و فراتر از سرزنده گی، که از هواکش به درون تمامی ۱۰ اتاق این میهمان پذیر، به اجبار سرایت می کند، گوش فرا داده و ابداً از اینکه معلول امیدهای فراوان صاحب این میهمان پذیر بوده است، هیچ اطلاعی ندارد، و به صوتی که از لوله های پولیکای تهویه پخش می شود و همزمان کسانی را که این اصوات از آنها بروز می کند، را لو داده و به ناچار گوش های این مسافر تنها را تحریک می کند.

اگرچه شاید کمتر از ۱۰ نفر در طول یک هفته کاری، به عنوان مسافر به این مسافرخانه مراجعه نکنند، اما بیشتر از این تعداد هم نیز، فقط در تعطیلات تابستان و عید نوروز است که در سر رسید نا نوشته متصدی این میهمان پذیر، ثبت می شود... بگذریم.

اما سخت است برای جوانی که تنها احساسی که در او به طبیعت جوان، یک مرد جوان، که هنوز در درونش منفعل و واکنش دهنده جسمش است، از بین نرفته و با این حال هیچ کس از این احساس، استقبال نکند و در هیچ کجا، وجود و حضورش، تعجب و توجه هیچ دختری را به خود جلب نکند. اما به احساسی که همیشه او را به جلو می راند و کمتر مواقعی از دستورات آن سرپیچی می کند، همواره ایمان کامل و بی هیچ شک و شبه ای، دارد و هیچ گاه به اینکه احساسش، او را فریب داده باشد، شک نمی کند. اما این احساس که مورد بحث و گزارش بنده قرار گرفته است، در واقع علت حضور این مسافر در این میهمان پذیر و امید به رسیدن نجات دهنده ای

که احساسش، همواره خبر از وجود آن می دهد، بوده و نیز علت تمامی آنچه را که، او را تا به امروز از دیگران سوا کرده است و در نهایت علت داستان ما را نیز، شامل می شود. اما گاهی از این احساس که قسمتی از آن را، "اجباراً"، در ضمیر ناخودآگاه اش ثبت شده است، به کلی گریزان است و هیچ توجهی به آن قسمت از احساسش نمی کند و از طرفی هم نه آن را محکوم می کند و نه کار خود را توجیه خواهد کرد، لذا به دلیل بی توجهی او به آن قسمت از احساساتش، من نیز توجهی به این قسمت نکرده و چیری در این باره بازگو نخواهم کرد.

با این حال، در این لحظه نیز، همچو دفعات بسیاری که در گذشته، احساسی در او منفعل گذشته که در آن تصورات، دختر جوانی وجود دارد که او را از هر گونه سختی و دغدغه‌ای، نجات خواهد داد. اگر چه دقیق به زمان آمدن این نجات دهنده در زندگی جوان مسافر، اشاره‌ای، نشده است اما طبق گزارشاتی که از احساسش به دستم رسیده است، ظاهراً در طول یک هفته آینده، می‌بایست پدیدار شود.

این احساس نه چندان عجیب و جدید، (البته در روان و احساس این مسافر)، از دو روز قبل پدید آمده و یقیناً تا دو روز پس از گذشت تاریخ انقضاء آن نیز، دوام خواهد داشت. اما در میان این زمان‌ها که حداقل ۲ روز پس از گذشت تاریخ انقضاءشان، کم‌کم افکارش به حالت طبیعی در آمده و از بند احساسی که او را به عبارتی که می‌توان گفت، کور کرده است، رها می شود. در

اینجا لازم به توضیحی درباره آزاد شدن و رهایی از بند این احساس، در افکار و زندگی این مسافر جوان است که به شکلی کاملاً متفاوت و متضاد تفسیر می‌شود. در واقع او خواستار رهایی و دور شدن از بند این احساس نیست، و در مواقعی که در آن، مجبور به بی توجهی نسبت به این احساس که ۹۰ درصد کل زندگی اش را اشغال کرده است، کاملاً در ناامیدی و احساس عدم ادامه زندگی، در احساسات طبیعی این جوان مسافر می‌شود، تنها در این مواقع است که او را برای مدت کمی، از بند این احساس‌ها دور می‌سازد. خلاصه اینکه، زمانی که میهمان جوان در بند این احساس‌ها گرفتار شده است، احساس رهایی و آزادی می‌کند. (بدون هیچ علائم و علامت توجهی از نگاه خوانندگان). اما جمله‌ای که ناکامل ماند، به خاطر توضیح فوق، این بود که در میان برخی از این احساس‌ها، تاریخ‌ها نه تنها دو روز پس از تاریخ انقضاء واقعی‌شان منقضی می‌شوند، بلکه پس دو روز از گذشت مدت زمان مصرف آن، برای "۵" تا "۱۰" روز دیگر نیز، «به حالت سفارشی»، تمدید می‌شوند و با این حال هیچ مشکلی بخاطر گذشتن انقضاء مدت زمان مصرف آنها، در زندگی این مسافر جوان به وجود نیامده است.

اگر چه زندگی گذشته او پُر است از وقایع جالب و شنیدنی، اما اگر بخواهم درباره آنها بنویسم، نه تنها خسته کننده خواهد بود، بلکه در مواقعی هم، چندان‌آور نیز خواهد بود. مخصوصاً در نظر خانم‌های جوانی که ازدواج نکرده‌اند، خصوصیات و اخلاقیات این جوان، هر چند که تا کنون، جسارت و

جرات ابراز آن را نداشته است، که اگر چنین جسارتی هم به خرج می‌داد، هیچ دختر خانمی در کمی دورتر از محیط اطراف زندگیش وجود نداشت تا او را سرزنش و تحقیر کند، گاه خطرناک هم جلوه می‌کند. خلاصه اینکه، قسم زیادی از گذشته‌اش و از خصوصیاتش که البته تا حدودی شخصی نیز می‌باشند، از دیدگاه دختر خانم‌های جوانی که، (دوباره تأکید می‌کنم)، ازدواج نکرده‌اند، کاملاً بیمارگونه و خطرناک تلقی می‌شوند. لذا به این دلیل است که در مورد گذشته‌اش بحثی به میان نمی‌آورم و درباره آینده‌اش نیز، گفتم که جدیداً احساسی از دو روز قبل، او را امیدوارتر کرده است که مربوط به آن دختر جوانی است که احتمالاً بدون دلیل، عاشق او شده، (لطفاً شما نیز تا حد امکان تعجب خود را آشکار نکنید) و با دیدن مسافر جوان این میهمان ناپذیر به یک باره خود را می‌بازد. لذا با وقوع تعریف فوق، حداقل سود و نتیجه‌ای که از این رابطه، به دست می‌آورد، داشتن احساسی رهایی از دغدغه‌های مربوط به پرداخت و تصویه حساب با متصدی میهمان‌پذیر است که به مدت چند هفته، پس از رسیدن و عاشق شدن خانم نجات دهنده، وجودش را در این متروکه، تضمین می‌کند و با این اوصاف او نیز می‌تواند با افکار آرام تری به شناخت و کند و کاو، و نیز ساختن احساسات جدیدی از این دست، برای خود، به صورت مضاعف، به کارش ادامه داده بدون آنکه این شکل از «خودفریبی»، «خود»، او را نسبت به آینده احساسش و آینده زندگی واقعی‌اش، ناامید کند.

در نتیجه به لحظه‌ای می‌پردازم که صدای وجود کسانی در اتاق کناری این مسافر، او را هوشیار و آماده به گوش، و فرمان به عمل، به اینکه احتمالاً در این ساعت از شب که متصدی هم، پس از ۲۰ ساعت کار در طول روز، (این شخص تنها متصدی موجود در آن اوضاع غیر قابل تعجب می‌باشد، که هم به عنوان مدیر و مسئول و نگهبان و نظافت‌چی و ... کار می‌کند)، برای ۴ ساعت به خواب رفته است و برای هیچ‌کس و هیچ‌کاری که حتی اگر در زمره وظایفش هم که باشد، راه پله‌هایی را که در نهایت یک شیب ۱۲۰ درجه را تشکیل می‌دهند، طی نخواهد کرد و ناچاراً این وظیفه بر دوش مسافر این میهمان پذیر، خواهد افتاد که در طول مدت بیشتر از "۴۰" شب و روزی که از بودنش در این میهمان ناپذیر، می‌گذرد، بیشترین ساعات را در بیداری به سر می‌برد تا اولاً در سکوت شبانه، با احساس آس، به راحتی پیوند برقرار کرده و معاشقه کند و دوم آنکه، احتمالاً اگر که شخص مورد نظر احساس او، سر برسد، وظیفه‌اش را که تنها وظیفه او برای به دست آوردن نتیجه مطلوب و آینده‌ای بدون دغدغه، که البته برای مدت کوتاهی هم می‌باشد، برای مکانی که در آنجا به سر ببرد، آماده به خدمتی صادقانه باشد.

کم‌کم صداها بلندتر و حضور وهم‌آلود حضور انسانها، در شب‌های زیادی که اکنون به واقعیت بدل گشته است، کاملاً او را نسبت به احساسش و پرستش خالصانه آن، مقیدتر خواهد ساخت.

صدای شُرشر آب از دوش حمام، اتاق ۲ تخته، که جنب اتاق تنها مسافر این میهمان ناپذیر، او را از بند تفکرات و تصویر سازی‌های زیبا، که همیشه به نتیجه مطلوب، بر خلاف وقایع اتفاق افتاده در زندگی واقعی‌اش، می‌انجامد، رهانده و در این حال و احوال او نیز فوراً با حرکتی سریع، اما بدون شکستن سکوت، پنجره را می‌بندد تا صدای ناشی از خش‌خش جاروی رفته‌گری که خیابان را جارو می‌کند، برای بهتر شنیدن صدایی که مدت‌هاست انتظار آن را می‌کشید، از کیفیت لوله‌های پولیکا، برای رساندن اصوات، کاسته نشود. اما واقعاً این لوله‌ها که به نظر بزرگتر از ۱۴ اینچ قطر دارند و برای لوله‌کشی آب و فاضلاب بسیار مفید و مقاوم نیز هستند. (خوانندگان توجه داشته باشند که در توصیف و یا تعریف این لوله‌ها، از هیچ مارک و کارخانه خاصی نام نبرده و تجارت و تبلیغات را از هر جهت، در این گزارش، به دور کرده‌ام).

اما به نظر کسی که برای کانال‌کشی تهویه‌های برقی، از چنین وسیله‌ای استفاده کرده است، در نظر ایشان، کاری بسیار صرفه‌جو و کم‌هزینه بوده است که البته احتمال اینکه بعد از حساب و کتاب‌ها، سرآخر به این اشتباه پی برده باشد که برای خرید و استفاده از تهویه‌های برقی، نیازی به وام گرفتن نبود، که در این حال و روز صاحب این میمان پذیر را از دست کسی که این وسیله را برای چنین کاری به او معرفی کرده است، عصبانی و شاکی گردانده و حتی با جلوه دادن مسئله لوله‌ها می‌تواند تقصیر کار ۳۰ سال صبر و

انتظار، برای رقابتی تنگ تنگ با دیگر هتل های چند ستاره، (که در طول چندین سال تا به امروز امتیاز ساختن چنین هتل هایی را به هیچ یک از شهرستانهای هیچ کجای دنیا که از جاذبه توریستی و یا منطقه مرزی و... برخوردار نباشد، صادر نخواهد شد)، همان لوله ها و کسی که معرف چنین اختراعی برای سیستم تهویه این میهمان ناپذیر بوده است، به عنوان علت اصلی شکست و متروک شدن این میهمان پذیر، می تواند از دست او شکایت کند.

در هر حال این بحث، به کار ما ارتباط مستقیمی ندارد، هر چند که در بعضی اوقات به دلیل رسانا بودن بیش از حد و خارج از استاندارد، در این لوله ها، مسافران را گاهی، بیشتر از برنامه های تلویزیونی، مخصوصاً کسانی که به هیچ یک از موضوعات اجتماعی، که در رادیو و تلویزیون پخش می شود، علاقه ای ندارند، سرگرم و مجذوب خواهد کرد. از طرفی نباید از یاد ببرم که در میان تمامی ایرادهایی که به این کانال کشی نادرست و ناموفق، وارد آمده است، سرگرم کردن اشخاص فضول و کنجکاو که بیش از حد اندازه در مدت زمانی کم، کنجکاو به خرج می دهند، استفاده های بسیار جالب و مفیدی هم، که از جمله امکانات جانبی این لوله ها به شمار می آید، به عنوان مصرف کننده ای ویژه، برای میهمانانی که به دلیل خلوت بودن بیش از حد، همیشه ویژه گی ها و ویژه بودن، شامل حال مسافران می شود، از جمله این خصایص خوب و مفید لوله های پولیکا نام برده و نیز حق مطلب را از بین نبرده

باشم. (البته این تعریف از لوله ها صرفاً برای استفاده از سیستم تهویه و دیگر امکانات جانبی آن می باشد که در طول این گذارش بحث خواهد شد. لذا خوانندگان توجه داشته باشند که از این لوله ها در جهت مصارف معمول و ماهیت اصلی آنها، در قسمت، منظور توصیف بحث، نمی باشد.)

مثلاً در بعضی از روزهایی که تعطیلات، مسافران را از شهرهای دور به طرف بازار شهرهای مرزی می کشاند و راه دوری را با تمام خطرات میان مسیر، تقبل کرده تا جنسی را که در شهر و محله خود در دسترس دارند، به قیمت کمتری تهیه کنند...

اکثر این خانواده‌ها با جمعیت زیاد، البته نسبت به تعداد تخت خواب‌هایی که از "۲" عدد، بیشتر تجاوز نمی کند، برای استراحت و رفع خستگی برای چند ساعت، به این میهمان ناپذیر مراجعه می کنند و به دلیل اینکه در هر اتاق "۲" تختخواب وجود دارد و تعداد افراد خانواده‌ها، در حالت کلی، بیشتر از ۲ نفر هستند، لذا از ۲ و یا ۳ اتاق مجزا، می بایست استفاده کنند و تنها راهی که از جمله این امکانات جانبی به شمار می آید، دستورات و سفارشات که پدر و مادران، به بچه‌هایشان که بیش از حد شیطنت می کنند... از راه همین کانال‌ها با کیفیت «صدای بم»، به تمامی اتاق‌ها ارسال می شود و تنها مشکلی که زیاد در دسر ساز هم نیست، این بوده

که، نمی‌توان مانع عدم شنیدن هر گونه صدایی که در تمام اتاق‌های این میهمان... پذیر ایجاد می‌شود، جلو گیری کرد. به هر حال...

زن و مرد جوانی که نهایتاً ۲ سال مسن‌تر از مسافر این میهمان پذیر، به نظر می‌رسند، با ظاهری آراسته و خوش‌قیافه در ساعت ۶ صبح به هنگام طلوع آفتاب از در اتاق کناری خارج می‌شوند و ساک مسافرتی نسبتاً بزرگی که در دست مرد جوان به حرکت در آمده است، نشان از رفتن آن دو، از این میهمان پذیر، دارد و سختی این لحظات را تنها مسافر جوان این میهمان پذیر ما می‌تواند تحمل کند...

دلایل زیادی وجود دارد که احتیاجی به توضیح همه آنها نبوده و تنها به یک علت که در واقع بحث ما را به خود اختصاص داده است، اشاره خواهیم کرد. البته این دلیل غیر از مدت زمان بلندی که مسافر میهمان، در این میهمان پذیر به سر برده است، می‌باشد، که در واقع علت اصلی تهیه این گذارش، از احساس این مسافر است که تمام موانع زندگی را در بی احساسی، و لذت را در معاشقه با قسمتی از آن احساس، در تنهایی مطلق، بر خلاف دیگران در ضمیر خود، نگه داشته است. حال آیا این خصایص و ماهیت متفاوت از بدو تولدش در او نهفته بوده یا خیر، هیچ اطلاع و خبر موثقی از طرف احساسش، به بنده گذارش نشده است. دلیل اینکه طبق روایات از زبان این احساس، (البته

تصدیق می‌کنم که این مورد کمی عجیب به نظر می‌رسد اما با کلام عرفانی، کاملاً طبیعی و در نهایت موجه به نظر خواهد رسید. در زمان نطفه بودن این جوان مسافر، در رحم مادرش، احساس او از گذشته و زندگی قبل از حلول به درون این مسافر، چیزی به خاطر ندارد. لذا این همان مسئله‌ای است که زندگی او را کاملاً متفاوت تر از جوانان و هر آنچه که در محیط زندگی او بر سر راهش قرار دارد، در جامعه و نیز از درون افکار و دیدگاه خودش نسبت به هویتی که مستقل از آنچه که خود فریبی‌های بی‌نتیجه، نامیده می‌شود، نبوده، که البته خود او نیز در بسیاری از موارد، نسبت به اینکه اعمال و رفتارش در جامعه و در برخورد با دیگران، تهدیدی بر ضد خودش که به دوری کردن و طرد شدنش، از دیگر همسالان محیط خلوت و متروکه اطرافش می‌انجامد، آگاه و واقف است.

اما درباره سختی‌هایی که از دیدن و درک زندگی زناشویی آن دو زن و مرد، به کسانی که اگر به جای جوان میهمان، در آن لحظات زودگذر، به سر می‌بردند، بسیار احتمال واکنش‌های غیر طبیعی و عدم آرامش و کنترل رفتار شخصی که اگر مجرد نیز باشد، بیش از عدم تفاوت و توجه به موضوع زندگی زن و مرد جوانی است که کانال‌ها، آن دو را همچون یک فیلم سینمایی، یا بهتر است بگویم مستندی واقعی، لو می‌دهد، وجود می‌داشت، اما تا صبح هنگام، به وقت تخلیه اتاق آن دو، مسافر میهمان این میهمان پذیر، صرفاً به کارهای روزمره و همیشگی خود، از جمله نظافت و تنظیم کانال کولر، تمییز کردن لوله‌های

رسانای پولیکا و گرد گیری آن، مشغول است بدون آنکه اصوات برخواستہ از متأهلین، او را آزار بدهد، صرفاً به کار خودش مشغول است.

اما دوباره به دلیل توضیحات جزئی، جمله اخیر را نا تمام رها کردم که در مورد شور و شوق زندگی زناشویی آن دو زن و مرد جوان بود که تا دم دمای صبح مشغول عشق گفتن و احساس لطیف دوست داشتن... و نیز در مورد برنامه‌هایی که برای آینده‌شان، پس از کلی تحرک و خستگی، بخاطر مسیری که در طول روز طی کرده بودند و گرمی هوا، که کسالت ناشی از آنها با دوش آب سرد می‌توان از تن به در کرد، پس از خاموش کردن تنها چراغ اتاق، با همدیگر گفتگو می‌کنند و این اصوات تنها از طریق کانال رسانا، به دلیل توضیحات کامل و مفصل، با ابراز احساسات دو نفر، در برخورد با گوش‌های مسافر جوان و یا دیگر کسانی که اگر به جای او می‌بودند، تصاویری را در ذهن اشخاص به وجود می‌آورد که بسیار شفاف و قابل درک و با کیفیتی عالی، باعث اشتغال بیش از اندازه، در ذهن شخص سوم و چهارم و .. خواهد شد.

در لحظه‌ای که دختر جوان پس از شوهرش، از اتاق خارج می‌شود، نگاهش به جوان میهمان، می‌افتد و برای چند لحظه کوتاه، بر چهره او مکث می‌کند که نگاهش تماماً از شک و دو دلی، لبریز است. اما به دلیل اینکه نمی‌تواند دلیلی درست و قابل بحث بخاطر وجود آن جوان در آن لحظه که قیافه‌اش نشان از انتظاری طولانی مدت، که بر درِ اتاق مجردش، به انتظار ایستاده است، پیدا کند تا نگاهش را همچنان بر روی آن جوان که او نیز

نگاهش را، هر چند که از نظر آن زن گُنگ، می‌نماید اما زن جوان قصد دارد که با این نگاه‌ها، از او اعتراف بگیرد. اما همانطور که شوهر جوانش تا آن لحظه بخاطر احترام به خواست زنش صبر پیشه کرده است، او را مجبور به رفتن می‌کند و زن جوان نیز، پس از قفل کردن درِ اتاق خوابِ سابقِ شان که خوب می‌دانست که **امکانات جانبی موجود در اتاق**، که **گریزی هم از عدم استفاده از آن نیست**، او و شوهرش را **لو** داده، به دنبال شریک زندگی با کلی سؤال و تعجب، به راه می‌افتد. اما هنوز چند قدمی از تنها مسافر این میهمان ناپذیر دور نشده‌اند که زن جوان با دست به بازوی شوهرش، به آرامی می‌کوبد و بار دیگر سر برگردانده و جوان را با نگاهی گذرا، به یکی از خاطرات، در طول این مسافرت، ثبت می‌کند و سپس از شوهرش می‌پرسد: «عزیزم؟! ای وای! آبرویمان رفت! همه چیز را شنیده است! حتم دارم که برای همین آمده بود تا صدایمان را که بعید نیست که از سر شب تا چند لحظه پیش، گوش می‌داده است را، با دیدن چهره‌هایمان، به کنجکاویش خاتمه بدهد! یا اصلاً می‌تواند موضوع بیش از این خطرناک بوده باشد؟! ... آه لعنتی، خجالت نمی‌کشد که در این صبح زود بیدار مانده و انتظارمان را می‌کشد...».

^۱ به دلیل اینکه زن و مرد جوان با محیط میهمان پذیر آشنایی کامل ندارند، لذا تعجب آنها کاملاً طبیعی بوده و نگاشتن علامت (!) در اینجا کاملاً بر حق و موجه می‌باشد.

اما شوهرش همچون او عصبی نیست،(البته ظاهر امر درباره هر دوی آنها چنین می‌نماید و در واقع مشخص نیست که در درون و افکار آن دو، مخصوصاً آن زن جوان، برخلاف ظاهرشان، چه می‌گذرد). شوهر جوان این زن جوان تنها به گفتن اینکه: «عزیزم! قرار نیست که بخاطر یک مورد بی‌اهمیت، این شب قشنگی را که به خوبی گذرانده‌ایم، در طول امروز و در این سفر، از یاد ببریم؟! همین الان که به راه می‌افتیم، قول می‌دهم که همه کس، همه چیز مان را فراموش خواهند کرد، که ما چه کسانی بودیم و به کجا رفته‌ایم... بی‌خیال! لبخند بزن گلم، شیرینم!»

اما برای مسافر جوان میهمان پذیر، غیر از واکنش احساساتش در طول شب، چیز بیشتری که نشان از ندامت و پشیمانی، بخاطر تنهایی خود و دیدن و درک شیرینی‌هایی که از بودن با جنس مکمل و مخالف انسان، تجربه می‌شوند و عدم دسترسی او به چنین موقعیتی در حال حاضر، او را به ظاهر آرام و عاری از واکنش‌های ناهنجار، نشان داده و به نظر می‌رسد. هر چند که در اوایل آمدنش به این میهمان پذیر، نسبت به اکنون که دقایقی از ساعت ۶ صبح می‌گذرد، ۱۸۰ درجه کامل، نسبت به چند روز اخیر، که در موقعیت‌هایی که همچون شب گذشته، از هنگامی که صدای دوش آب حمام اتاق کناریش را تا به آن لحظه که این دو جوان را بدرقه می‌کند، در رفتار و برخوردهای ناشی از شنیدن صدای کامل زندگی خصوصی دیگران، به او دست می‌داد، قابل مقایسه با اوایل زمان ورودش که همه چیز غیرطبیعی و گاه نیز، خطرناک هم جلوه می‌کردند،

نیست و کاملاً شخصیت او در رفتار با چنین دیدارهای پنهانی و یک طرفه، تغییر کرده است.

حتی مسئله لوله‌هایی که به جای تهویه‌های برقی، در سقف حمام‌ها، کار گذاشته‌اند، با امکانات جانبی آن، همچو یخچال مریض احوالی که بعد از رختخواب تک نفره که داغ تاهل را بر تمامی ظاهر آسیب پذیرش، می‌توان مشاهده کرد، این یخچال، تنها و سنگین و کمی به درد نخور شده است و فضای زیادی اشغال کرده است. در نتیجه موضوع کانال‌هایی که از لوله‌های آب و فاضلاب برای ساختن هواکش استفاده شده است، با تمام دیدارهایی که یک طرفه، در طول مدت اقامت تنها مسافر این میهمان ناپذیر، داشته است، در نهایت به مانند یخچال مریض احوال و جا گیر، توجهی به هیچ یک از غیرعادی بودن آنها نمی‌کند مگر آنکه هر از گاهی، خانواده‌هایی که برای یک شب می‌توانند حرفی غیر از آنچه که مسافر میهمان...پذیر تا آن لحظه از زبان دیگر خانواده‌ها، که در این حالت از طریق کانال‌های تهویه، شنیده است، برای سرگرم کردن او داشته باشند، مدتی را به تصویرسازی و بهره‌گیری آن گفت و شنودها اختصاص می‌دهد که گاه با صداهای گوش خراش و نیز ناهنجاری همراه خواهد بود، که در نهایت می‌تواند به دلیل و یا دلایلی برای امیدواری و یا به عبارتی کور شدن و خود فریبی، "خود"، بدون هیچ‌گونه احساس ناراحتی از آن حالات، نسبت به

احساسش، همچنان پایبند و معتقد تر به قوانین متناقض موجود در آن، تبدیل شده، که در نهایت او را سرگرم نیز خواهد ساخت.

"اندک، ناگفته هایی که قبل از این اتفاقات، ناگفته مانده است"

...درباره واژه "میهمان ناپذیر" می توان گفت که: بر خلاف صاحبش که واقعاً به دنبال پذیرش مسافران میهمان است، با زبان بی زبانی، و به واسطه هر یک از وسائل محتوای موجود در اتاق هایش که به معنای شکم و قلب و مغز این میهمان پذیر، می تواند تلقی شود... همواره از چند سال قبل به صاحبش و متصدی، که گرداننده اش هم می باشد... قادر به پذیرش مسافران و میهمانان مسافر، نیست و به وسیله از کار افتادن یخچال و کولر و برق...، اعتراض خود را در نشان از ناتوانی و عدم میهمان پذیر بودن، بروز می دهد. بنده واقعاً به این (میهمان ناپذیر) حق می دهم و از نزدیک شاهد بوده ام وقتی که مثلاً درب یخچال را برای گذاشتن آب میوه، باز و بسته می کردند، مدتی بعد که برای استفاده از آن، درب یخچال را باز می کردند اما هیچ وقت تا چند دقیقه به هیچ وجه، کسی قادر به باز کردن درب آن نبوده و تنها پس از ربع ساعت به آرامی می شد به مایحتاج لازم و ضروری ای، که غیر از داخل یخچال جای دیگری برای نگه داری از وسائل مصرفی و بهداشتی، آرایشی، که دور از گرد و غبار نارنجی رنگ...، بعد از دلهره های جدی و گرسنه گی، پدست یافت... یا از کانال های کولر، سوای گرد و غبار چرب و نارنجی رنگ سالها سکون، هر از گاهی

که اکثراً در طول روز این اتفاق می افتد، که به جای هوای خنک، بادی شرجی و کاملاً داغ به داخل اتاقها سرایت می کند که از شبکه های دریچه اش نیز، نمی توان جهت باد را تغییر داد و... از جمله موارد اندکی هستند که این **میهمان ناپذیر** در اعتراض به خواست و قدرت زور و اجبار صاحبش، برای عدم آبروریزی در نزد هتل های چندین ستاره... از خود بروز می دهد و چند مورد دیگر که بسیار خصوصی است، مانند متصدی و مسئله تجارت های کلان و جیب های پر از وسائل پخش دروغ و جبران عقده هایی که به وقت لازم رها نشده اند و...، اجازه گذارش کردن آن را به بنده نداده اند که در آن صورت خواننده نیز همچو بنده، به احتمال بسیار، به غیر از یک مورد موجه، نسبت به هیچ مورد دیگری، واکنشی که نشان از حالات متفاوت **تعجب** (!) باشد، پدیدار نخواهد شد.

... این بود دلیل **واژه گان چند پهلوی: "مسافر"**، **"میهمان پذیر"** و **"میهمان ناپذیر"**، که **احساسات** خاص مسافر، علت گذارش اصلی، و گذارش اعتراض **"میهمان ناپذیر متروکه"**، در قالب واژه گان انسانی، به صاحبش، در درجه دوم قرار گرفته که مورد آخری صرفاً بخاطر **بی کسی و تنهایی های میهمان ناپذیر** بود، که زحمت گذارش و به احتمالاً نه چندان کم، باعث رنجاندن دل صاحب و متصدی اش را، بر خود هموار کرده ام.

پایان